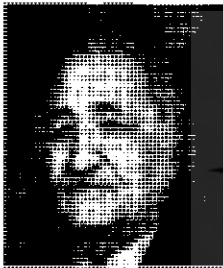


در محضر دکتر زابلی *

اشاره:



مصاحبه‌ی این شماره‌ی فرهنگان به شخصیت فرهنگی و حقوق‌دان، جناب آقای دکتر علی رضا زابلی (متولد: ۱۳۰۳ نه‌اوند) اختصاص دارد. چهره‌ی این همشهری صاحب‌نظر برای اغلب مردم شهرستان نه‌اوند شناخته شده است و بسیاری از شاگردان ایشان هم‌اکنون با تحصیلات عالی دانشگاهی در کشور خدمت می‌کنند. با تشکر از ایشان و از گروه مصاحبه که زمینه‌ی چنین اقدامی فرهنگی را فراهم کرده‌اند به درج مطالب مطرح شده می‌پردازیم. «فرهنگان»

* - در متن مصاحبه‌ی فرهنگان ۱۳ که به حجت‌الاسلام جناب آقای علی دوانی اختصاص داشت اشتباهی رخ داده بود که بدین وسیله اصلاح می‌گردد:

ص ۹۳، س ۱۱: وقتی بعد از ماه صفر از نه‌اوند بیرون آمدیم، آقای محمودی که اتومبیل ...

لطفاً خود را برای خوانندگان مجله معرفی بفرمایید.

من در اصل یک لر هستم و خاندان ما از گذشته‌های دور مقیم در نهاوند بوده‌اند. تا پنج پدر (تا جلد چهارم) خویش را با نام می‌شناسم. آن‌ها هم لر بوده‌اند. این نیاکان قبلاً از عشایر طرفدار حکومت رسمی کشور بوده‌اند. جدم به نام حیدرعلی خان ملقب به اسعدنظام، در دوره‌ی قاجار، از نهاوند به تهران مهاجرت کرده و به عنوان افسر درباری که آن زمان «افسر پای رکاب» خوانده می‌شد در دربار خدمت می‌کرد. پس از مشروطیت به عنوان مسئول تیب توپخانه‌ی ملایر منصوب و به این شهرستان منتقل گردید.

دو پسر بزرگ او علی‌خان و باباخان نام داشتند. باباخان بعدها به حاجی‌باباخان و به اختصار حاجی‌خان نامیده می‌شد. این دو برادر وارد خدمت نظام شدند و به ترتیب به نام‌های «جلال نظام» و «صدیق نظام» ملقب شدند. جلال نظام که در جوانی فوت کرد عمویم بود و صدیق نظام والد این جانب است. جدم من (حیدرعلی‌خان) پس از درگذشت همسر اولش با زنی به نام حاجیه زهرا خانم در تهران ازدواج کرد و از این زن با ایمان و با سواد صاحب دو فرزند پسر و یک دختر شد که همه به رحمت حق پیوسته‌اند.

پدر من هم به علت فوت همسرش با دختر احمدخان افشاری (مادرم) ازدواج کرد. «احمدخان» از ایل افشار بود و در ملایر حکومت داشت و دارای ضیاع و عقار بود. من در سال ۱۳۰۳ متولد شدم و با مصطفی و مرتضی سه برادر هستیم. مرتضی در جوانی درگذشت و در حال حاضر ما دو برادر (علیرضا و مصطفی) در سنین کهولت به سر می‌بریم. دو برادر دیگر ناتنی داشتیم که هر دو در گذشته‌اند. در سال ۱۳۱۴ پدرم املاک و مستغلات خود را در ملایر فروخت و به زادگاهش نهاوند برگشت و ما نیز، به سرزمینی که خود را متعلق به آن می‌دانستیم، بازگشتیم.

استاد از دوران کودکی خود چه خاطراتی دارید؟

خاطرات کودکی ام به دو دوره مربوط می‌شود. یکی دوره‌ی اقامت در ملایر و دیگری دوره‌ی اقامت در نهاوند. مدت اقامت من در ملایر تا ده یازده سالگی بود. از پنج یا شش سال اول آن خاطره‌ی قابل‌ذکری ندارم. فقط می‌توانم بگویم که در ملایر من به وسیله‌ی معلم سرخانه سوادآموزی را آغاز کردم و قرآن را یکی از خواهرانم به نام راضیه‌خانم، که از مادرم و از شوهر اولش بود، به من آموزش می‌داد. من طی دو سه سال قرآن را نزد ایشان ختم کردم. راضیه‌خانم در آن زمان در کلاس ششم دبستان فخریه‌ی ملایر درس می‌خواند و با خانم ریحانه سلیمانی هم کلاس بود. خانم سلیمانی بعدها در نهاوند معلمی را آغاز کرد و از همکاران من در دوره‌ی آموزگاری شد. این خانم مادر آقایان واقفی بود. خداوند همه را رحمت کند.

اما خاطرات دوران کودکی من در نهاوند مربوط می‌شود به سال‌های تحصیلی از سوم ابتدایی تا سوم متوسطه، یعنی از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۱. پس از ورود به نهاوند، نظر به این که من تحصیلات کلاسیک نداشتم، برای ورود به دبستان از من امتحان ورودی گرفتند و ادامه‌ی تحصیل مرا برای سال سوم ابتدایی تأیید و تصویب کردند.

با ثبت‌نام در «دبستان بدر» درس خواندندم در نهاوند آغاز شد. این دبستان در منزل مرحوم آقا عبدالله ذکائی، پدر مرحومان آقا محمود، سرتیپ هاشم و داود ذکائی و نیز آقای مهندس محمدعلی ذکائی مستقر بود. مدیریت دبستان را معلمی به نام آقای خجسته به عهده‌داشت که اهل همدان بود.

معلمین دبستان عبارت بودند از مرحوم میرزا هدایت‌الله صالحی کلاس اول (پدر آقای عبدالرضا صالحی که اکنون سر دفتر اسناد رسمی است)، ایشان خطاط خوبی بود و از آنجایی که محصلین کلاس اول صبح‌ها دو ساعت درس می‌خواندند، ساعت سوم

برای تعلیم به کلاس‌های سوم و چهارم و بالاتر می‌رفت. معلم خط در آن‌سال‌ها وظیفه‌ی تراشیدن قلم را نیز به عهده داشت.

مرحوم آقا ابوالقاسم ذکائی معلم کلاس دوم بود و در ساعت سوم بعضی روزها برای تدریس شرعیات (تعلیمات دینی) به کلاس سوم می‌آمد. معلم کلاس سوم آقای جواد فقیهی بود. وی معلمی خشن و تندخو بود. او به تازگی از خدمت نظام برگشته بود و با چنان حال و هوایی برای اداره‌ی کلاس، از روش‌های نظامی استفاده می‌کرد! به‌خصوص در ساعت ورزش، ورزش‌های نظامی را آموزش می‌داد. کلاس چهارم آقای شمس‌الله سمعی معروف به میرزا شمس‌الله تدریس می‌کرد. در کلاس پنجم آقای باقر ذکایی بود که بعداً به وزارت کشاورزی منتقل شد و مدارج بالای اداری را طی کرد و اکنون دوره‌ی بازنشستگی را در تهران می‌گذراند. در کلاس ششم هم آقای خجسته تدریس می‌کرد، ضمن این که مدیر مدرسه نیز بود.

آیا به موازات تحصیل در دبستان در مکتب‌خانه هم درس خوانده‌اید؟

خیر، بنده مکتب‌خانه نرفته‌ام. ولی از مکتب‌خانه‌های نهایند بی‌خبر نبودم. یکی از آن‌ها توسط آقای خلیل مقتدری اداره می‌شد که بعداً بسته شد و خود ایشان به عنوان آموزگار استخدام گردید. مطلب جالب توجه این بود که نهایند هم مکتب‌خانه‌ی پسرانه داشت و هم دخترانه و غالباً دختران طبقه‌ی خاصی به مکتب می‌رفتند و مواد درسی آنان غیر از خواندن و نوشتن، آموزش قرآن و تکالیف مذهبی بود. یکی از آن ملاها خانمی بود به نام «ملا باجی» که در کوچه «قرض دارها» مکتب‌خانه داشت.

پس از وقوع سیل در سال ۱۳۱۷، «دبستان بدر» که در محدوده‌ی سیل قرار داشت و آسیب‌پذیر بود به خانه‌ای قدیمی که متعلق به وراثت مرحوم خبازباشی بود منتقل شد. این خانه در انتهای شمالی میدان پای‌قلعه نزدیک کوچه درازه واقع بود. دبستان از این‌رو

به آن خانه منتقل شد که در بلندی قرار داشت و از خطر سیل در امان بود. من کلاس ششم را در این دبستان گذراندم. معلم ما شادروان ماشاءالله مقیمی بود. در این زمان رئیس اداره‌ی فرهنگ نهاوند شخصی به نام آقای رفیعی بود. بعداً آقای محمد مینایی به جای او منصوب شد. وی فردی جدی و علاقه‌مند به پیشرفت فرهنگ بود و قریب ده سال در این سمت باقی ماند. در این تاریخ نهاوند بخشی از شهرستان ملایر بود و اداره‌ی فرهنگ نهاوند نمایندگی بود و استقلال نداشت.



دبستان‌های نه‌اوند در آن سال‌ها چندتا و چگونه بودند؟

در سال ۱۳۱۵ در نه‌اوند فقط سه دبستان دولتی وجود داشت. دو دبستان پسرانه و یک دخترانه. در این سال دستور داده بودند که مدارس ابتدایی به صورت مختلط هم می‌توانند باشند. از آن‌جایی که کلاس‌های دبستان دخترانه کم جمعیت بود، تعدادی از محصلین پسر کلاس چهارم را که از لحاظ هیکل و اندام ریز نقش بودند جدا کردند و به این دبستان فرستادند.

من یکی از این محصلین بودم. از هم شاگری‌هایم دو سه نفر را به خاطر دارم. آقای علی محمد امینیان، آقای تقی منصوریان و مرحوم اسمعیل شیخ‌الاسلامی. از هم کلاس‌های دختر هم خانم اشرف ذکایی، خانم نورالعین جمالی و خانم نورالعین امینیان و مرحومه خانم شاه‌زنان مرتضوی را به یاد دارم. به هر حال کلاس چهارم را در مدرسه‌ی دخترانه، که بعداً سنایی نام‌گذاری شد، گذراندم. مدیر این دبستان و معلم کلاس چهارم آن مرحوم آقا ابراهیم مرتضوی بود.

کلاس‌های پنج و شش را در دبستان شماره‌ی یک (بدر) طی کردم. مدیر این مدرسه در این سال‌ها (۱۳۱۶ و ۱۳۱۷) مرحوم محمد سعید فخرالعلمایی بود و معلم کلاس پنج و شش مرحوم ماشاءالله مقیمی بود. خدایشان بیامرزد.

در مهرماه ۱۳۱۸ به دبیرستان رفتم. در آن زمان نه‌اوند فقط یک دبیرستان سه کلاسه‌ی نیمه دولتی داشت که از محل موقوفه‌ی مرحوم ظفرالسلطان اداره می‌شد و به‌همین جهت به‌نام دبیرستان ظفر نام‌گذاری شده بود. این دبیرستان در یک محل استیجاری در آخر کوچه‌ی «ملارضا» در خانه‌ای که متعلق به خانواده‌ی صالحی بود دایر گردیده بود. شهریه‌ی دبیرستان ماهی پانزده ریال بود.

رئیس دبیرستان آقای یدالله لطفی بود و دبیران ، که عموماً تحصیلات دیپلمه داشتند ، آقایان ابوطالبی ، فرخانی ، مرحوم آقا مصطفی جوادی و جلالی بودند. در سال آخر (۱۳۲۰) با آمدن مرحوم پور قاسمی این دبیرستان صاحب اولین دبیر لیسانسه شد.

جناب آقای زابلی اداره‌ی فرهنگ نهاوند از چه تاریخی مستقل شد؟
از سال ۱۳۲۰ ، که مرحوم مهندس کریم ذکایی به سمت رئیس فرهنگ منصوب شد ، نهاوند شهرستان شده بود و اداره‌ی فرهنگ نیز مستقل گردید. قبلاً رؤسای فرهنگ نهاوند از طریق شهرستان ملایر نمایندگی داشتند و به ترتیب آقایان رفیعی ، مینایی ، نورخواه ، محمود ذکایی و دهناد این نمایندگی را عهده‌دار بودند.

لطفاً از خدمت سربازی و اشتغال پس از آن بفرمایید.

من خدمت سربازی را در سال ۱۳۲۷ به پایان رساندم . آن‌گاه به عنوان معلم پیمانی با مدرک سیکل اول دبیرستان استخدام شدم و در «دبستان بدر» تدریس را آغاز کردم. مدیر این دبستان هم چنان مرحوم فخرالعلمایی بود. ریاضی کلاس‌های پنجم و ششم این دبستان با من بود . همکارانم در این مدرسه مرحوم یحیی مرتضوی ، مرحوم حسین سمیعی ، ربیع کاشانی ، علی حسین شیرخانی و مرحوم علی‌رضا اشرفی بودند.

سال بعد به دبستان سعدی منتقل شدم. مدیر این دبستان مرحوم یحیی مرتضوی و ناظم آن دوست عزیزم آقای ابوالقاسم شاکری بود . همکارانم در این دبستان آقایان منتظر لطف ، جواد مهدوی ، حاج علی شریفی ، امان الله بوترابی و چند نفر دیگر بودند که نامشان را به خاطر ندارم.

در سال دوم خدمت معلمی تصمیم به ادامه تحصیل گرفتم و با راهنمایی همکاران دانشسرای مقدماتی را انتخاب کردم . طی سه سال کلاس‌های اول و دوم دانشسرا و

ششم ادبی را با موفقیت گذراندم (سال ۱۳۳۱) و بلافاصله با شرکت در کنکور به دانشکده‌ی حقوق راه یافتم و دوره‌ی لیسانس در سال ۱۳۳۴ با موفقیت طی شد. همدوره‌های من در دوره‌ی لیسانس آقایان فخرالدین سیفی و مرحوم حبیب ظفری بودند. آقای سیفی حقوق را رها کرد و به دانشسرای عالی رفت و مرحوم ظفری یکی دو سال بعد از من فارغ التحصیل شد.

لطفاً کمی هم از خانواده و فرزندان خود بگویید.

من در سال ۱۳۳۰ با خانم مهین دخت ترکمان بوتربی ازدواج کردم. او از خانواده بوتربی بود. این خاندان در نهاوند به داشتن علم و فضیلت معروف بودند. پدر ایشان شادروان منصورخان بوتربی است که کارمند اداره‌ی دارایی بود. وی از سواد قدیم برخوردار بود و در زمینه‌ی مسائل فلسفی تبحری عمیق داشت. سخنان کوتاه و پرمغز او همیشه راهگشای مردم و به خصوص خانواده‌ی ما بود.

همسرم در زمان ازدواج با من دارای تحصیلات سوم متوسطه از ملایر بود و آموزگاری را در دبستان‌های نهاوند آغاز کرد. نهاوند در زمان تحصیل وی دبیرستان دخترانه نداشت. از این رو چند سالی در ملایر بود و در آنجا مدرک سوم متوسطه را دریافت کرد.

وی پس از ازدواج با من، با تاسی از رفتار من که در حین کار درس می‌خواندم، به ادامه‌ی تحصیل پرداخت و به صورت داوطلب دوره‌ی دانشسرای مقدماتی را به اتمام رساند و در نهاوند مدیر دبستان سنایی و رئیس دبیرستان دخترانه ظفر شد و پس از انتقال به تهران، ضمن گذراندن دوره‌های کوتاه مدت مربوط به دوره‌ی راهنمایی، به سمت دبیر دوره‌ی راهنمایی اشتغال یافت و در سال ۱۳۵۶ باز نشسته شد. حاصل ازدواجمان سه فرزند پسر است که هر سه دارای تحصیلات عالی هستند.

جناب آقای دکتر زابلی لطفاً از دبیری خود در دبیرستان بفرمایید. به محض این که در کلاس اول دانشسرا قبول شدم (سال ۱۳۳۰) رئیس دانشسرا نامه‌ی مبسوطی در تعریف و تمجید از من به رئیس اداره‌ی وقت که در آن زمان مرحوم مهندس کریم ذکایی بود نوشتند و از علاقه و دقت من در امور تحصیلی تعریف کردند. به همین جهت هنوز دیلمه نشده بودم که از من برای تدریس در دبیرستان دعوت به عمل آمد. معلمی من تا دریافت دیلم دانشسرا، پاره وقت بود و ماده‌ی درسی من چه در دبستان‌ها و چه در دبیرستان ریاضی بود و موفق هم بودم. در این زمان دبیرستان سه کلاسه بود و در خانه‌ای قدیمی نزدیک باغ‌ها که متعلق به خانواده‌ی بیات بود استقرار داشت.

دبیران دبیرستان عبارت بودند از بنده، آقای فخرالدین سیفی، مرحوم حبیب ظفری، مرحوم جوادی، آقای ایرج بوترابی، آقای عبدالحسین خاتمی، مرحوم جلالی لیسانسیه‌ی الهیات، مرحوم کیومرث آزرمی و آقای محمد ناصر المعمار. دو نفر اخیر به ترتیب لیسانسیه‌ی طبیعی و شیمی بودند و بقیه‌ی معلمین دیلم. آقایان علی شریفی و امان‌الله بوترابی در این سال به خدمت نظام رفته بودند. رئیس دبیرستان مرحوم آزرمی بود. سال بعد یک دبیر فیزیک هم به نام آقای سجادی از مرکز اعزام شد. در این سال (۱۳۳۱) کلاس چهارم علمی هم تشکیل شد.

با توجه به جریانات سیاسی آن سال‌ها موضع‌گیری دبیران چگونه بود؟ سال ۱۳۳۱ در دوره‌ی حکومت مرحوم دکتر مصدق، که آزادی اندیشه وجود داشت و دوره‌ی رونق حزب توده هم بود، تعدادی از دبیران دارای افکار چپی بودند و گروهی مخالف بودند. آقایان کیومرث آزرمی، ناصر المعمار، جواد مهدوی، حسن غفاری، عبدالحسین خاتمی، سجادی دارای زمینه‌ی فکری چپ بودند و بنده، مرحوم جلالی، فخرالدین سیفی، حبیب ظفری، علی شریفی، مرحوم مهدی عابدی و مرحوم اکبر

شکوهی و مرتضوی که به گروه هشت نفره معروف شده بودند از گروه مخالف یعنی گروه راست بودند. عناصر چپ در شهریور ۱۳۳۲ متواری و منتظر خدمت شدند.



آیا علاوه بر تدریس رئیس دبیرستان هم بوده‌اید؟

بله، من از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۳۶ رئیس دبیرستان فیروزان بودم. این دبیرستان همان دبیرستان ظفر بود که به فیروزان (سردار ایرانی در جنگ نهاوند) تغییر نام یافت و نام ظفر به دبیرستان دخترانه‌ای که گفته شد از محل موقوفه‌ی ظفیری اداره می‌گردید،

داده شد. دبیرستان فیروزان در آغاز در خیابان حافظ و در یک محل استیجاری نامرغوب قرار داشت. اولین اقدام من این بود که محل آن را تغییر دادیم و به ساختمان جدید که در جنب اداره‌ی برق آن روز ساخته شده بود انتقال دادیم. ضمن این که دبیرستان، پنج کلاسه شده بود و چند دبیر لیسانسیه‌ی دیگر به نام آقایان ماشاءالله زرین کوب، ابراهیم صحت نیاکی، علی حقیقت کاشانی، عباس شاهین، رزاق آذری، عبدالحسین کابلی در رشته‌های فیزیک، طبیعی، ریاضیات و ادبیات نیز به نیاوند آمده بودند.

اتفاق دیگر این بود که این دبیرستان به دو دبیرستان تبدیل شد. زیرا تعداد کلاس‌ها و محصلین اضافه شده بود و با تغییر نظام آموزشی که دوره‌ی دوم متوسطه به رشته‌های ریاضی، طبیعی، ادبی تقسیم شده بود، ساختمان گنجایش همه‌ی این رشته‌ها را نداشت. دبیرستان جدید به نام ابن سینا نام گذاری شد. رشته‌ی طبیعی به دبیرستان ابن سینا اختصاص یافت و رشته‌ی ریاضی و ادبی به دبیرستان فیروزان. در این جا باید از دو نفر دیگر که به نیاوند آمدند نام برده شود، آقای علائی و همسرش خانم هما تاج‌نیا که هر دو لیسانسیه تاریخ و جغرافی بودند و بعداً در سمت ریاست دبیرستان‌های ابن سینا و ظفر دخترانه منصوب شدند.

کسانی که در دوره‌ی خدمت در دبیرستان به عنوان معاون با من همکاری داشتند مرحومان رحم‌خدا ذکایی، جلال آقاخانی و محمدعلی قدوسی بودند. رؤسای فرهنگ از سال ۱۳۳۲ به بعد عبارت بودند از مرحوم مهندس کریم ذکایی، مرحوم سیف‌الدین امامی آل‌آقا، آقای مجتبی محجوبی، دکتر ابوالفتح حکیمیان، آقای مجید سرتپی و آقای ناصر میر.

همکاری من در این دبیرستان تا سال ۱۳۳۶ ادامه داشت. در این سال به کرمانشاه منتقل شدم و در سال ۱۳۳۸ به نیاوند برگشتم. در دوره ریاست آقای ابوالفتح حکیمیان

یعنی سال ۱۳۴۲، پس از آغاز فعالیت سپاه دانش، این جانب به سمت سرپرست سپاهیان دانش شهرستان نهاوند منصوب شدم.

از خدمات سه ساله‌ام در این سمت فوق‌العاده راضی هستم. در این سال‌ها در چهل و چهار قریه از قرای نهاوند مدرسه‌ی سپاه دانش تأسیس شد و بدون استثنا برای همه‌ی این مدارس، با کمک مردم، مدرسه ساخته شد. قبل از این برنامه در سه یا چهار قریه بیش‌تر دبستان وجود نداشت.

در این روستاها پسران و دختران تحت تعلیم آموزش رسمی قرار می‌گرفتند. ضمن این که کلاس‌های بزرگ‌سالان نیز تشکیل شد. دانش‌آموزان مبتلا به تراخم، کچلی و امراض مسری دیگر، به وسیله‌ی سپاهیان به بهداشتی معرفی می‌شدند و درمان آن‌ها تا دریافت سلامت پی‌گیری می‌شد. برای اغلب روستاها مسجد ساخته شد و راه اتومبیل احداث گردید.

هم اکنون، بسیاری از محصلین و معلمین سپاه دانش در سمت‌های عالی کشور همکاری دارند و در مدیریت‌های مختلف، در بخش‌های مالی، اقتصادی، نظامی و انتظامی خدمت می‌کنند و عده‌ای به درجات عالی نظامی تا حد سرداری رسیده‌اند. امتیاز این افراد با سواد بودن آن‌هاست. به طوری که صاحبان تحصیلات عالی تا درجه‌ی دکتر در پیشان فراوان دیده می‌شود.

استاد از چه سالی به تهران منتقل شدید و نوع فعالیت‌های جدیدتان چه بود؟
من در سال ۱۳۴۴ به تهران منتقل شدم و در سمت کارشناسی در اداره‌ی کل کارگزینی وزارت آموزش و پرورش به کار گمارده شدم و تا سال ۱۳۵۲ در این اداره در سمت‌های مختلف خدمت کردم.

در این سال‌ها تحولات عظیمی در زمینه‌ی سیستم‌های اداری این اداره‌ی کل ایجاد شد و من خدا را شکر می‌کنم که در این تحول نقش و تأثیر داشته‌ام. از آن جمله

می توانم به طرح اصلاح بایگانی، اعطای اختیارات به شهرستان‌ها، شامل مرخصی، ترفیع مزایا و انتقالات اشاره کنم.

تمام این اقدامات اداری قبلاً در مرکز انجام می شد و من توانستم با پیشنهاد و پی گیری، اولیای وقت را قانع کنم تا این اختیارات به شهرستان‌ها داده شود و تشریح و تبیین می کردم که تجمع اختیارات در مرکز به صلاح کشور و آموزش و پرورش نیست.

تحصیلات را چگونه ادامه دادید؟

از آن جایی که همیشه جویای دانش بیش تر بوده ام، پس از انتقال به تهران، به موازات کار اداری به فکر ادامه‌ی تحصیل افتادم. به خصوص با حضور در یکی از واحدهای بزرگ اداری وزارت خانه، احساس کردم به اطلاعات علمی اداری بیش تری نیاز دارم. از این رو ابتدا دوره‌های آموزش کوتاه مدت را که در مؤسسات رسمی کشور وجود داشت طی کردم. سپس وارد دانشکده‌ی علوم اداری و بازرگانی شدم و درجه‌ی فوق لیسانس مدیریت اداری را از آن جا کسب کردم. متعاقب آن با راهنمایی یکی از همکاران، آموزش دوره‌ی فوق لیسانس علوم تربیتی دانشگاه تهران را گذراندم. این مقدار تحصیلات عطف مرا برای کسب دانش فرو نشانند. لاجرم در صدد دست یافتن به دانش بیش تری بر آمدم. سرانجام، با کمک یکی از دوستان فرهنگی که در پاریس بود، پذیرشی از دانشگاه سوربن، مرکز تحقیقات اسلام شناسی، برایم اخذ شد و من راهی فرانسه شدم. وزارت خانه با مرخصی آموزشی من موافقت کرد و من پس از طی دوره‌های لازم و دفاع از پایان نامه‌ی خود با موضوع «آیات حقوقی قرآن» موفق به اخذ «دکترای حقوق اسلامی» شدم و در سال ۱۳۵۱ به ایران بازگشتم.

لطفاً مسئولیت‌های خود را پس از بازگشت به ایران بفرمایید.

من سه سال پایان خدمت دولتی را در انستیتو آموزش اداری وزارت آموزش و پرورش در سمت معاون مدیرکل گذراندم. در این انستیتو بود که طرح تغییر نظام آموزشی به مرحله‌ی ابتدایی، راهنمایی و متوسطه تصویب و اجرا شد. وظیفه‌ی انستیتو بازآموزی دبیران مقاطع مختلف و آشنایی آنان با اهداف نظام جدید آموزشی بود. به تبع این تغییر نظام آموزشی، تغییراتی در متون درسی نیز پیش می‌آمد و ناگزیر به همین منظور در این انستیتو کلاس‌های بازآموزی برای دبیران تشکیل دادیم.

جای یک توضیح خالی است و آن این است که به دلیل توسعه‌ی آموزش و پرورش در سطح کشور، این انستیتو به یک اداره‌ی کل تبدیل شد و در مراکز استان‌ها شعبه‌هایی احداث کرد. از آن پس در تمام استان‌ها کلاس‌های بازآموزی برای معلمین در سطوح مختلف آموزشی تشکیل می‌شد و برنامه‌ریزی آن در دفتر مرکزی آموزش ضمن خدمت انجام می‌گرفت. بنابراین برنامه‌ی هر سال قبل از شروع سال آموزشی تهیه و به تمام استان‌ها ابلاغ می‌شد.

علاوه بر بازآموزی کارکنان آموزشی، برای کارکنان اداری در رشته‌های مختلف نیز برنامه‌ریزی شد. استادان و مدرّسان این دوره‌های ضمن خدمت، عبارت بودند از استادان دانشگاه، مؤلفین کتاب‌های درسی و کارشناسانی که در رشته‌های مربوط دارای دانش نظری و تجربه‌ی عملی بودند. مثلاً برای رشته‌ی علوم دینی از شادروانان استاد مطهری، دکتر بهشتی، دکتر باهنر، گل‌زاده غفوری، برقی و امثال آنان برای تدریس دعوت می‌شد.

بفرمایید در چه سالی بازنشسته شدید و هم اکنون چه فعالیتی دارید؟

من از سال ۱۳۵۵ که بازنشسته شدم به حرفه‌ی وکالت پرداخته‌ام و اکنون قریب بیست‌وشش سال است که به امر وکالت مشغول هستم. در این حرفه نیز مانند خدمت

دولتی ام دقیق ، جدی و پرحوصله هستم و بحمدالله توانسته‌ام در بین وکلای مملکت جایگاه مناسبی به دست آورم .



استاد زابلی در نشست‌های نهادشناسی مؤسسه حضور فعال دارند.

لطفاً از نحوه‌ی روابط خود با دیگران ، در محیط اداری و آموزشی و دارالوکاله، بفرمایید. در خصوص روابط اداری ، تلاشم این بود که با کارمندان و همکاران با علاقه‌مندی و دلسوزی رفتار کنم . در نتیجه همواره مورد احترام و محبت آنان بوده و هستم . هنوز در این سال‌های بازنشستگی بسیاری از آن همکاران سابق به من مراجعه و اظهار محبت می‌کنند . سببش این است که من در خدمات اداری همیشه دنبال قانون یا دستورالعملی

می‌گشتم تا بتوانم از آن به سود کارمندان و ارباب رجوع استفاده کنم. به همین جهت در سال نو و اعیاد اغلب کارت تبریک‌هایی متضمن تشکر و احترام، از افرادی به دستم می‌رسد که آن‌ها را به خاطر ندارم. آنان مراجعانی بودند که من بی‌هیچ چشم‌داشتی با دلسوزی و علاقه‌مندی درصدد ارائه‌ی طریق و رفع مشکلشان برآمده‌ام.

در مورد رفتارم با دانش‌آموزان و در محیط آموزشی، بیان یک توضیح مختصر را لازم می‌دانم. نظر به این که من اول آموزگار بودم و بعد دبیر شدم، در پنج شش سال اول دبیری غالباً شاگردانم همان‌هایی بودند که در دبستان، با آن‌ها کار کرده بودم. این سابقه‌ی آشنایی خود موجب می‌شد رشته‌ی محبت و الفت بین ما محکم‌تر شود. من در شیوه‌ی رفتارم با شاگردانم هرگز از تنبیه و سرزنش استفاده نکرده‌ام.

چند سال قبل در نهاوند، گذرم به یک مغازه‌ی عتیقه‌فروشی افتاد. اتفاقاً متوجه شدم فروشنده و صاحب مغازه از شاگردان سابق من است. وی، پس از اظهار محبت، با من درد دل کرد و گفت شاید اگر شما در آن سال‌ها به‌جای آن رفتار لطف‌آمیز مرا شلاق می‌زدید تا درس بخوانم، من از رفتار ملایمتان دچار بی‌حرکی و درج‌زدن نمی‌شدم و تحصیلات را به‌طور جدی دنبال می‌کردم.

به هر حال برای همه‌ی محصلینی که در خدمت آن‌ها بودم آرزوی موفقیت دارم. این سال‌ها هم با همان علاقه‌مندی و دلسوزی به حل مشکلات حقوقی موکل‌هایم می‌پردازم.

انتشار «سال‌نامه‌ی فیروزان» در سال تحصیلی ۷-۱۳۳۶ بارقه‌ی امید در اطلاع‌رسانی و توسعه‌ی فرهنگی نهاوند بود. لطفاً درباره‌اش توضیح دهید.

در آن سال‌ها که رئیس دبیرستان فیروزان بودم با همکاری دبیران تصمیم گرفتیم مجله‌ای در معرفی تاریخ و فرهنگ و شخصیت‌های شهرستان نهاوند منتشر کنیم. قصد این بود که حداقل سالی یک‌بار این سال‌نامه منتشر شود.

اما با انتقال به کرمانشاه - همان طور که قبلاً اشاره کردم - انتشار آن پی گیری نشد . چند سال بعد هم که برگشتم در سمت دیگری غیر از سرپرستی دبیرستان مشغول به کار شدم ، در نتیجه این حرکت مطبوعاتی و رسانه‌ای ارزشمند متوقف شد و اولین شماره‌ی آن ، متأسفانه آخرین شماره‌ی آن هم شد!

به نظر می‌رسد شهرستان نهاوند در مقایسه با شهرهای مجاور توسعه‌ی مطلوب ندارد ، علل آن را چه میدانید و چاره‌ی کار چیست؟
من خود را برای اظهار نظر در مورد علل عقب‌ماندگی نهاوند چندان صالح نمی‌دانم. در این مورد دوستان دیگری که در زمینه‌های جامعه‌شناسی و مطالعات تاریخی، بافت جمعیتی و موقعیت جغرافیایی این شهرستان را بررسی کرده‌اند باید ما را راهنمایی کنند. بی‌شک بالا رفتن فرهنگ مردم و توسعه‌ی آموزش عالی در این شهر آگاهی عمومی و وحدت و یکپارچگی مردم را بیش‌تر خواهد کرد و در نتیجه عقب‌ماندگی‌ها جای خود را به رشد و توسعه خواهد داد.

لطفاً در باره‌ی گویش محلی نهاوند بفرمایید.

این گویش از گویش‌های قدیم و سابقه‌دار است که ریشه در فارسی باستان دارد . در این خصوص نیز لازم است کسانی که در زمینه‌ی زبان‌شناسی باستانی تخصص دارند اظهار نظر کنند و ریشه‌ی این گویش را که ظاهراً لری است بررسی نمایند. اقوام لر و نیز اقوام گُرد به علت چادر نشینی و صحرا گردی کم‌تر با غیر خودی‌ها در تماس بوده‌اند . از این رو رد پای پارسی باستان در این گویش‌ها بیش‌تر دیده می‌شود و دوام آورده‌است.

جناب آقای دکتر زابلی لطفاً درباره‌ی رسانه‌های محلی نهاوند(ندای ابوذر ، فردای نهاوند و فرهنگان) چه نظری دارید؟

در حال حاضر سه نشریه‌ای که از آن‌ها نام بردید منتشر می‌شوند . نشریه‌ی ندای ابوذر قدیم‌تر از فردای نهاوند است . هرچند از لحاظ کیفیت تفاوت چندانی با هم ندارند. ولی فصل‌نامه‌ی فرهنگان جایگاه دیگری دارد . این فصل‌نامه یک نشریه‌ی فرهنگی است که علاوه بر معرفی گذشته و تاریخ نهاوند ، رجال ، ادبا و فرهنگیان را نیز به هم‌شهریان و سایر علاقه‌مندان معرفی می‌کند و می‌توان گفت با چنین حرکت فرهنگی گذشته‌ی ما را زنده می‌کند.

این اقدام بزرگ قطعاً یک خدمت قابل تقدیر برای نهاوند و مردم این شهرستان و در نهایت کشور است. به ویژه این که نویسندگان آن غالباً افرادی پژوهشگر و صاحب تحصیلات عالی هستند که با اشتیاق و علاقه دانش خود را در اختیار فصل‌نامه و مآلاً نهاوند و مردم آن قرار داده‌اند . بنده شخصاً آمادگی دارم در حد اطلاعات ناچیز خود با این نشریات بدون هیچ گونه چشم داشتی همکاری کنم.

استاد لطفاً از فعالیت‌های مطبوعاتی خودتان بفرمایید.

من سال‌نامه‌ی فیروزان را همان‌طور که اشاره شد با همکاری دبیران دبیرستان فیروزان منتشر کردم و مقالاتی از خود نیز در آن آوردم . در سال ۱۳۴۴ که به تهران آمدم با مجله‌ی «امید ایران» که مدیر و صاحب امتیاز آن مرحوم علی اکبر صفی‌پور بود، تا موقعی که مجله تعطیل شد ، همکاری داشتم و مقالاتی از من در آن مجله چاپ می‌شد. به ویژه یک صفحه‌ی آن تحت عنوان «از حقوق چه می‌دانید» به من اختصاص داشت که در آن به پرسش حقوقی خوانندگان پاسخ داده می‌شد . علاوه بر آن در مجله‌ی قضایی ارتش نیز مقالات حقوقی داشتم . در سال‌های اخیر هم مقالاتی برای فصل‌نامه‌ی فرهنگان فرستاده‌ام که چاپ و منتشر شده است.

لطفاً چند نمونه از طرح‌های کارشناسی و تخصصی خود را برای خوانندگان مجله اعلام فرمایید.

من در دوران خدمتم، در کارگزینی وزارت آموزش و پرورش و انستیتو مدیریت و برنامه‌ریزی، طرح‌هایی تهیه و تسلیم مقامات کرده‌ام که غالب آن‌ها با استقبال مسئولان و تقدیرشان همراه بوده و اجرا شده‌اند. تا آن‌جا که به خاطر دارم می‌توانم از این طرح‌ها نام ببرم:

طرح تغییر سیستم بایگانی کارگزینی، طرح طبقه‌بندی معلمان کشور، آیین‌نامه‌ی استخدام خدمتگزاران، آیین‌نامه‌ی پرداخت اضافه کار مقطوع به معلمان، طرح بسیج اداری در صورت حمله عراق به ایران، طرح ارزشیابی مدیران سطح بالا در تمام کشور، که به سبب عام بودن این طرح، از طرف مرکز پژوهش‌های علمی دانشگاه در تمام کشور و همه‌ی وزارتخانه‌ها اجرا شد. ضمناً طرح آمارگیری و تقسیم بودجه و افزایش سالانه‌ی کادر آموزشی نیز از جمله‌ی همین طرح‌ها بود.

معمول وزارتخانه این بود که هر سال قبل از تنظیم بودجه‌ی شهرستان‌های کشور به وسیله‌ی «اداره‌ی آمار» که یکی از واحدهای شاخه‌ی معاونت طرح و بررسی‌ها بود، از شهرستان‌ها آمار معلمان و محصلین را دریافت می‌داشتند و تقسیم بودجه بر این اساس و بر مبنای درصدی از بودجه‌ی سال قبل تعیین می‌شد. این نوع تقسیم افزایش بودجه باعث شده بود که نقاطی از کشور که به علل مختلف در سال‌های قبل بودجه بیش‌تری تحصیل کرده‌اند، در سال‌های بعد هم بر مبنای بودجه‌ی سال‌های قبل ارقام بالایی از بودجه را به خود تخصیص دهند.

طرح این‌جانب بر این اساس بود که مبنای تقسیم بودجه‌ی هر سال باید بر اساس سرشماری عمومی سال قبل با آخرین سرشماری انجام شده باشد. به این صورت که آخرین سرشماری مبنای محاسبه قرار گیرد. فی‌المثل اگر سرشماری مربوط به دو سال پیش است، با توجه به میزان افزایش جمعیت افراد لازم‌التعلیم، به تفکیک پسر و دختر

و با توجه به پراکندگی جمعیت و تراکم آن در شهر و روستا، معیار تقسیم افزایش بودجه، «افراد لازم التعلیم» آن سال باشد.

لطفاً از کتاب‌ها و آثار علمی خود بگوئید.

همان‌طور که تشریح نمودم و ملاحظه کردید بیش‌تر فعالیت‌های علمی و کارشناسی این‌جانب به صورت نوشتن مقالات، ارائه‌ی طرح‌های تخصصی در حوزه‌ی آموزش و پرورش و تعلیمات ضمن خدمت همکاران و نیز طرح‌های حقوقی بوده است. البته هم‌اکنون دو سه مجموعه‌ی چاپی دارم که در صورت امکان به چاپ و انتشار آن‌ها خواهم پرداخت. از آن جمله: «آیات حقوقی قرآن» که اصل آن به زبان فرانسه است و دیگری «کلمات مقطع اول سوره‌های قرآن»، هم‌چنین یک جزوه‌ی حدوداً صد صفحه‌ای تحت عنوان «مشت نمونه‌ی خروار نیست» که در حقیقت تاریخ چگونگی برگزاری یک دوره‌ی انتخابات مجلس شورای ملی در نهاوند است. این جزوه را برای چاپ به مرحوم صفی‌پور دادم که ظاهراً موفق به چاپ آن نشد. ولی مطالبی از آن در مجله‌ی «تهران مصور» آن‌روزها چاپ شد.

در زمان تدریس در دانشگاه دو موضوع را تدریس می‌کردم، یکی مبانی فلسفه و دیگری حقوق ورزشی. این دو به صورت جزوه به وسیله‌ی دانشکده تکثیر می‌شد و در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت، ولی چاپ نشده‌اند.

در پایان این مصاحبه، با توجه به این‌که جناب‌عالی سال‌های متمادی در آموزش و پرورش نهاوند تدریس کرده‌اید و چندین‌سال هم در دفاتر ستادی وزارت، مدیریت داشته‌اید، به چند سؤال در خصوص آموزش و پرورش نهاوند پاسخ بفرمایید، از جمله:

کمیبود فضای آموزشی در شهر و روستاهای نهاوند چگونه باید رفع شود؟

قبل از هر اقدام، لازم است آمار و اطلاعات مستند تهیه شود. این اطلاعات شامل مسائل

زیر است:

- جمعیت و تعداد افراد لازم التعلیم در سطوح مختلف آمادگی، ابتدایی، راهنمایی و متوسطه.

- تعداد روستاها و جمعیت هر یک جداگانه و افراد لازم التعلیم آنها در سطوح مختلف هر روستا. ضمناً باید پراکندگی روستاها و راه‌های ارتباطی روستاها به روستاهای هم‌جوار کاملاً اعلام شود.

مجموعه‌ی این اطلاعات به برنامه‌ریز این فرصت را می‌دهد که تعیین کند آیا روستا ظرفیت تشکیل یک دبستان را دارد یا نه و اگر ندارد با کدام روستا یا روستای هم‌جوار می‌تواند یک دبستان یا یک مدرسه‌ی راهنمایی و یا یک دبیرستان داشته باشد. سپس برای رفع آن نیاز باید طرحی تهیه گردد. لازمه‌ی تشخیص نیاز، کسب چنین اطلاعات مستندی است.

در غیر این صورت، هر اظهار نظری ارائه شود برپایه‌ی حدس و گمان یا اطلاعات کهنه‌ی شخصی است و ارزش علمی و عملی ندارد. ضمناً مدارس غیردولتی که در سطح کشور در حال توسعه و گسترش است در نهادند نیز باید شناسایی شوند و با توجه به آمار و امکانات آن مدارس، کمبود فضای آموزشی تأمین گردد.

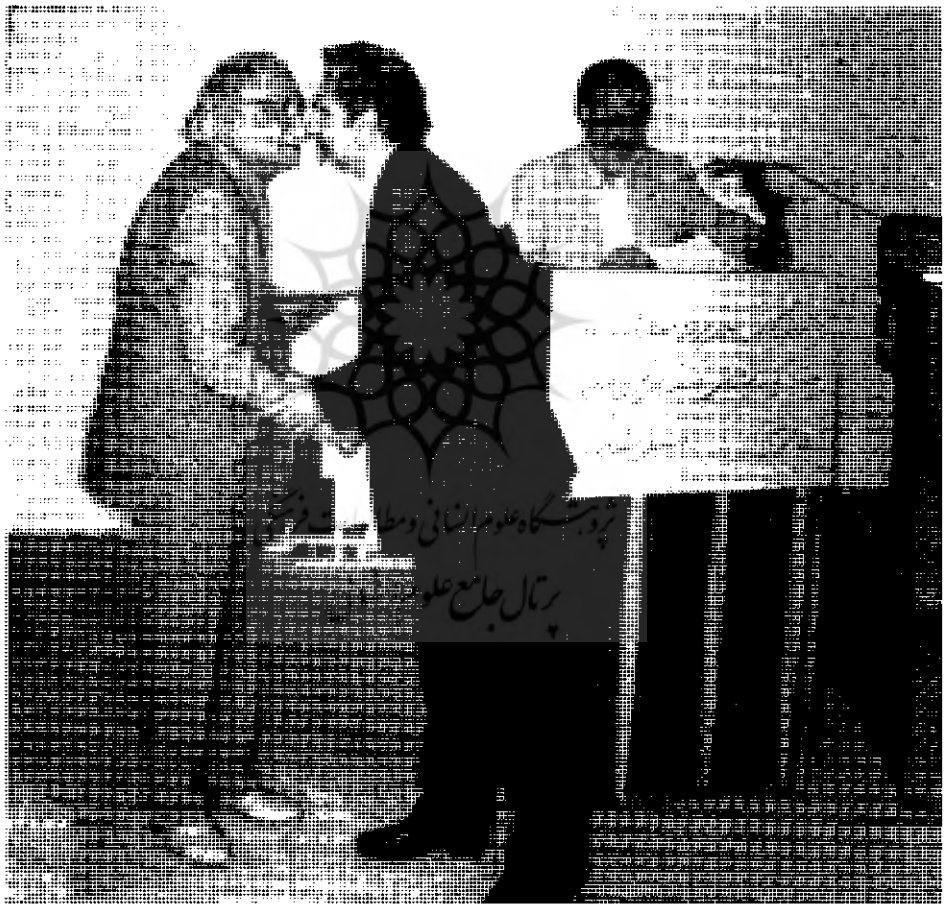
برای ارتقای سطح علمی معلمان چه توصیه و پیشنهادهایی دارید؟

در این خصوص نیز اطلاعات و آمار دقیق لازم است از جمله:

الف- باید تعداد معلمین و دبیران شاغل فعلی به ترتیب مقاطع مختلف تحصیلی مشخص شود.

ب- معیار درجه‌ی تحصیلات رسمی برای هر مقطع مشخص شود و باید توجه داشت که صرف داشتن یک مدرک تحصیلی برای تدریس در یک مقطع کافی نیست. البته مدرک تحصیلی شرط لازم است ولی شرط کافی نیست.

حرفه‌ی معلمی فراتر از حرفه‌های دیگر است. این حرفه‌ی ارزشمند شایستگی‌های ویژه‌ای را طلب می‌کند. مهم‌ترین شرط آن داشتن عشق و علاقه به آموزش و تدریس است. البته در گذشته و در حال حاضر این ملاک مهم و تعیین‌کننده رعایت نشده و نمی‌شود. زیرا وسیله‌ی سنجش این استعداد در اختیار نیست و نبوده است، یا حداقل به کار گرفته نشده.



مراسم اهدایی لوح سپاس به سخنران جلسه‌ی نهادشناسی مؤسسه توسط استاد زابلی

به هر صورت باید اول برای معلم هر مقطع حداقل تحصیلات رسمی به عنوان شرط لازم مشخص گردد. گرچه شرط کافی نخواهد بود. پیشنهاد این است که داوطلبان معلمی قبل از این که به استخدام در آیند به وسیله‌ی یک تست، نه تستی که درجه‌ی معلومات آن‌ها را مشخص کند، بلکه به وسیله‌ی آن میزان عشق و علاقه‌ی آن‌ها را به معلمی تعیین کنند. بعد انتخاب شوند و پس از آن برای هر دوره‌ی تحصیلی و برای هر رشته‌ی درسی آموزش خاصی داده شود.

در گذشته‌ی دور برای دوره‌های ابتدایی و متوسطه، دانشسرای مقدماتی و دانشسرای عالی تأسیس شده بود که هنوز هم وجود دارد. ولی چه در گذشته و چه در حال، تعداد فارغ‌التحصیلان این مؤسسات، که مؤسسه‌ی تربیت معلم راهنمایی هم به آن اضافه شده، به دلیل ازدیاد جمعیت و فزونی دانش آموز در مقاطع مختلف تکافوی نیاز نمی‌کند و ناگزیر از فارغ‌التحصیلان آزاد برای تدریس استخدام می‌شود.

ولی در مجموع، این بدان معنی نیست که معلمان سابق و امروز کلاً فاقد صلاحیت بوده و هستند. بلکه در بین همین معلمین افرادی یافت می‌شده و می‌شوند که اولاً عشق معلمی دارند، هر چند بعدها در آن‌ها ایجاد شده است. ثانیاً روش تدریس را به صورت تجربی و یا تقلید از معلمین خود به کار می‌برده‌اند.

با همه‌ی این اوصاف، برای ارتقای سطح کارآیی و علمی معلمین امروز، در همه‌ی جهان و برای همه‌ی رشته‌های علوم و علوم انسانی به دلیل سرعت پیشرفت روش‌ها، دوره‌های کارآموزی و بازآموزی می‌گذارند و هر بار محدوده‌ی علمی آن‌ها بیش‌تر توسعه می‌یابد. علاوه بر برگزاری دوره‌های آموزش ضمن خدمت، ادامه‌ی تحصیلات دانشگاهی نیز جزء برنامه‌های واحد فوق است. آموزش‌های ضمن خدمت باعث افزایش میزان معلومات معلمین و بالا بردن سطح دانش آن‌ها برای تدریس می‌شود.

در عین حال دانشسراها، اعم از مقدماتی و یا عالی، نقش و جایگاه بالاتری دارند. زیرا فارغ‌التحصیلان آن ضمن آموزش و دریافت علوم مربوط به رشته‌ی خود، موادی از

قبیل روان‌شناسی، روش تدریس، فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، شناخت کودکان استثنایی و بسیاری مطالب دیگر را فرا می‌گیرند که در سایر کارآموزی‌ها نیست.

در سال‌های بسیار دور، بعد از آن‌که کنکور در همه‌ی رشته‌ها برگزار می‌شد، دانشجویان ردیف اول تا دهم هر رشته را به دانشسرای عالی اختصاص می‌دادند و به همین لحاظ هم بود که بسیاری از دانشمندانی که امروز در رشته‌های مختلف صاحب نام هستند غالباً فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی بوده‌اند.

آن‌چه که به اجمال گذشت چگونگی انتخاب، استخدام و اشتغال معلم بود که در حال حاضر نیز به همین شیوه عمل می‌شود. ولی برای توجه بیش‌تر به اعتلای علمی معلم در شرایط فعلی لازم است که مدیران فرهنگی یعنی رؤسای ادارات آموزش و پرورش از بین معلمین با سابقه و با تجربه که کوله‌باری از فرهنگ، به‌ویژه علوم تربیتی را به همراه دارند، انتخاب شوند. چنین رؤسا و مدیرانی، در صورتی که بخواهند وظیفه‌ی معلمی خود را خوب انجام دهند، مسئولیتی سنگین دارند. به‌ویژه که باید در انتخاب‌ها و انتصاب‌ها غیر از دانش، تجربه و صلاحیت پرورشی چیز دیگری را ملحوظ نکنند.

چنین مدیری باید در درجه‌ی اول معلمان تحت ریاست خود را بشناسد. در حوزه‌های بزرگ این شناسایی باید به‌وسیله‌ی مشاوران یا راهنمایان تعلیماتی با جمع‌آوری پرسش‌نامه‌هایی که از محصلین و معلمین جداگانه به عمل می‌آید، انجام شود و پس از شناخت نقاط ضعف و قوت هر یک در زمینه‌ی تخصصی یا تربیتی، نسبت به اعزام آن‌ها به کلاس‌های بازآموزی اقدام شود.

هرچند هم‌اکنون گذراندن دوره‌های کارآموزی در میزان ارتقای گروه و پایه‌ی معلمین مؤثر است و شرکت در کلاس‌ها را با رغبت می‌پذیرند. ولی به هر حال آگاهی مدیر آموزشی از نحوه‌ی کار معلم روشی است که اعزام وی را به کلاس مخصوص الزامی می‌کند.

شما به عنوان یک فرهنگی و بازنشسته چه همکاری‌ای با آموزش و پرورش نه‌اوند می‌توانید داشته باشید؟

این پرسشی است که جوابی همگانی و یک‌سان ندارد. زیرا بازنشستگان هر یک در نقطه‌ای از این مملکت زندگی می‌کنند و غالباً در مشاغل متفاوتی سرگرم هستند. بنابراین از هر کس در مورد خودش باید پرسش شود. از طرف دیگر باید ببینیم آموزش و پرورش چه نیازهایی دارد و آیا با توانایی‌ها و تخصص‌های ما مربوط می‌شود یا نه. در هر صورت این جانب در حد توانایی و اطلاعات خود، اگر از لحاظ کاربردی کهنه نشده باشد، برای همکاری در حد اوقات فراغت خود آمادگی دارم. من گمان می‌کنم بازنشستگان اعم از فرهنگی و غیره همه می‌توانند از لحاظ فرهنگی و نه آموزشی، مصدر خدمتی باشند و این کار وسیله‌ی مؤسسه‌ی محترم فرهنگی علیم‌رادیان شروع شده و تا به حال هم موفق بوده است. امید که همه‌ی فرهنگیان نه‌اوندی در پیش‌برد هدف‌های مؤسسه‌ی مذکور همکاری داشته باشند.

برای آشنایی نسل جوان همشهری با نسل پیر و پیش‌کسوتان جامعه چه توصیه‌ای دارید؟ فکر خوبی است. ولی باید به مسائلی توجه شود. قبول کنیم که همه‌ی کهن‌سالان آمادگی پذیرش افکار جوانان را ندارند. چنان‌که بسیاری از جوانان سنت‌های کهن و اندیشه‌ی گذشتگان را نمی‌پسندند. البته این ویژگی کلیت ندارد و هستند پیرانی که همیشه اطلاعات، گفتار و رفتار خود را به روز می‌کنند. هم‌چنین جوانانی که به عقیده و باور پیشینیان با احترام می‌نگرند. ولی به هر حال وجود چنین مغایرت‌هایی نباید ما را از مبادله‌ی افکار و اندیشه‌های مختلف در سطوح مختلف سنی باز دارد.

برای انجام این مبادله‌ی فکری باز هم هیچ‌جا و هیچ‌کس بهتر از مؤسسه‌ی فرهنگی علیم‌رادیان نیست. زیرا هم محلی آماده برای تجمع دارد. هم مدیران آن برای پابندگی سنن برجسته‌ی مردم نه‌اوند علاقه‌مند هستند و هم جوانان همشهری دوست دارند با

گذشته‌ی زادگاه خود آشنا شوند. بنابراین وجود جلساتی بین معمرین و جوانان نهاوندی در مؤسسه یا جلسات مشابه در تهران و در نهاوند می‌تواند در این خصوص تأثیرگذار باشد.

بدیهی است که نشست‌های این دو گروه باید تحت نظم و ترتیب خاصی باشد. بدین ترتیب که افراد شرکت کننده در جلسات، برنامه‌ی کار خود را با قید ساعت و روز در هفته یا ماه تعیین کنند و موضوع بحث در هر جلسه را که به صورت گفت و شنود خواهد بود برای جلسه‌ی بعد تعیین نمایند. در این جلسات ضمن مبادله‌ی افکار، کوشش خواهد شد آداب و سنن نیکوی گذشتگان به نیکی یاد شود و احیا گردد.

بهره‌ی دیگری که از این نشست‌ها حاصل می‌شود آشنایی دو نسل فرهنگی با یکدیگر است. در این صورت جوانان، کهن سالان را می‌شناسند و از تجربیات آن‌ها لدی‌الاقضاء بهره می‌گیرند و پیران در ملاقات با جوانان یافته‌های خود را نوسازی و به‌روز می‌کنند و از دانش روز آنان بهره می‌گیرند و در عین حال به وجود جوانان فرهیخته‌ی دیار خود مباحث خواهند کرد.

به امید روزی که نسل گذشته و نسل حاضر نشست‌هایی متعددی با هم داشته باشند و با تعاطی افکار و تبادل اطلاعات و تجربیات برای بقا و گسترش فرهنگ شهر و دیار و نهایتاً کشور خود گام‌های مؤثر و استواری بردارند.

جناب آقای دکتر علیرضا زابلی از این که این فرصت را در اختیار فصل‌نامه‌ی فرهنگیان قرار دادید سپاس‌گزاری می‌نمایم.

من هم از این که با چنین اقداماتی به معرفی فرهنگ و تاریخ نهاوند می‌پردازید متشکرم.